گردون ۵

سال یکم، شماره پنجم ۱۰ / بهمن ۱۳۶۹ — ۹۰ تومان

پنجره‌ها را نمی‌گشایم

مارسل پروست

(۱۹۲۲ - ۱۸۷۱)

دهه شصت چگونه گذشت؟

کلانتری
۱۳۶۹



Gardoon

(A LITERARY, CULTURAL AND ART BIWEEKLY)

VOL. 1 - NO 5 - 21 JAN. 1990

General Editor: A. Maroofi

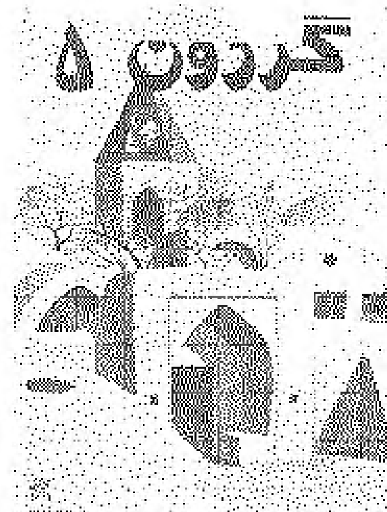
Advisor: M. Kooshan

Design: M. Wejdani

DAMAVAND AVE, KAMAL ESMAIL ST.

KHATIBI ALLEY. NO. 4

IRAN TEHRAN TEL: 753004



گردون ۵

ادبی - فرهنگی - هنری

پانزده روز یکبار

سال یکم، شماره پنجم - ۱ / بهمن ۱۳۶۹

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر

سیدعباس معروفی

مشاور: منصور کوشان

تنظیم صفحات: محمد وجدانی

طرح روی جلد: پرویز کلانتری

طرحها: نیلوفر میرمحمدی

حروفچینی: گردون

حروفچین: فرزانه سیاپور

لیتوگرافی: نرس

چاپ و صحافی سعید نو

○ مطالب الزاماً نظر گردانندگان گردون نیست

○ نقل مطالب با ذکر مأخذ و نام نویسنده بلامانع است

○ گردون در پذیرش و اصلاح مطالب آزاد است

○ مطالب رسیده مسترد نمی‌شود

نشانی: تهران - اول خیابان دماوند - خیابان کمال اسماعیل - نبش کوچهٔ خطیبی - شماره ۴

تلفن: ۷۵۳۰۰۴

مأموریت هنرمندان

واحد هماهنگی مرکز هنرهای نمایشی اعلام کرد:

بنا به درخواست‌های متعددی که جهت حضور هنرمندان در فعالیت‌های هنری وجود داشت و از طرفی بسیاری از هنرمندان در سازمان‌ها و مراکز غیرهنری اشتغال دارند لذا، بخشنامه‌ای از طرف جناب آقای دکتر حسین حبیبی، معاون اول رئیس جمهوری به کلیه وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات دولتی و نهادهای انقلاب اسلامی صادر شده. در بخشنامه مذکور خواسته شده است که در صورت نیاز با حکم مأموریت هنرمندان به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی موافقت شود. متن کامل بخشنامه مذکور بدین شرح است:

بخشنامه به کلیه وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات دولتی و نهادهای انقلاب اسلامی نظر به اینکه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای اجرای برنامه‌های هنری، در مقاطع خاص به خدمات هنرمندان شاغل در سایر وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسسات دولتی و بانک‌ها و نهادهای انقلاب اسلامی نیازمند است، مقتضی است در صورت درخواست وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در خصوص صدور حکم مأموریت کارکنان مذکور نهایت همکاری را معمول فرمایند.

انتشار کتاب نمایش عروسکی

واحد هماهنگی مرکز هنرهای نمایشی اعلام کرد:

«مرکز یونیما» وابسته به اتحادیه بین‌المللی نمایشگران عروسکی همزمان با برگزاری سومین فستیوال بین‌المللی نمایش عروسکی تهران (شهریور ۱۳۷۰) آثاری در زمینه‌های مختلف نظری و علمی نمایش عروسکی را منتشر خواهد ساخت. این آثار شامل ترجمه کتب یا مقالات معتبر، بیوگرافی هنرمندان، معرفی نمایش عروسکی ایران و جهان بر کلیه مطالبی خواهد بود که زمینه‌ساز توسعه کمی و کیفی نمایش عروسکی را فراهم سازد. علاقمندان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر طی روزهای هفته به دبیرخانه فستیوال واقع در تالار وحدت مراجعه و یا با تلفن‌های ۷ ـ ۶۷۵۱۰۶ و ۶۷۷۲۹۹ تماس حاصل نمایند.

گنجینه‌های فیلمخانه

بیست‌ونه فیلم سینمایی که بین سالهای ۱۸۹۵ تا ۱۹۶۹ ساخته شده‌اند در بخش «گنجینه‌های فیلمخانه‌ها» نهمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر که همزمان با دهه فجر در تهران برگزار می‌شود به نمایش درمی‌آیند.

به گزارش روابط عمومی جشنواره بین‌المللی فیلم فجر «فرناندو دی‌جاماتئو» "Fernando dijammeo" منتقد و نظریه‌پرداز ایتالیایی سینما پس از نظرخواهی از نوزده منتقد و مورخ معروف سینما در مورد فیلم‌های برجسته تاریخ سینما که تا پایان دهه هفتاد ساخته شده‌اند، کتابی با عنوان «از این صد فیلم باارزش تاریخ سینما مراقبت کنیم» منتشر ساخته.

جشنواره بین‌المللی فیلم فجر در نظر دارد از این دوره جشنواره صد فیلم مذکور را در بخش «گنجینه‌های فیلمخانه‌ها» به نمایش درآورد که در جشنواره امسال بیست‌ونه فیلم به شرح زیر به نمایش درخواهد آمد:

۱ـ خروج کارگران از کارخانه لومیر (۱۸۹٤)

۲ـ سفر به ماه (ژرژ ملیس) ۱۹۰۲

۳ـ سرقت بزرگ قطار (ادوین پورتر) ۱۹۰۳

٤ـ پیدایش یک ملت (دیوید گریفیث) ۱۹۱۵

۵ـ تعصب (دیوید گریفیث) ۱۹۱۶

۶ـ دفتر دکتر کالیگاری (رابرت واینه) ۱۹۲۰

۷ـ آخرین خنده (فردریش ویلهلم مورنائو) ۱۹۲٤

۸ـ رزمناو پوتمکین (سرگئی آیزنشتاین) ۱۹۲۵

۹ـ جویندگان طلا (چارلز چاپلین) ۱۹۲۵

۱۰ـ مادر (وسولود پودوفکین) ۱۹۲۶

۱۱ـ جنرال (کلاید بروکمن، باستر کیتون) ۱۹۲۶

۱۲ـ متروپلیس (فریتز لانگ) ۱۹۲۷

۱۳ـ ناپلئون (آبل گانس) ۱۹۲۷

۱٤ـ مصائب ژاندارک (کارل تئودور درایر) ۱۹۲۸

۱۵ـ توهم بزرگ (ژان رنوار) ۱۹۳۷

۱۶ـ سگ آندلسی (لوئیس بونوئل، سالوادور دالی) ۱۹۲۸

۱۷ـ زمین (الکساندر داوژنکو) ۱۹۳۰

۱۸ـ چاپایف (سرگئی و گئورگی واسیلیف‌ها) ۱۹۳٤

۱۹ـ عصر جدید (چارلز چاپلین) ۱۹۳۶

۲۰ـ الکساندر نوسکی (سرگئی آیزنشتاین) ۱۹۳۸

۲۱ـ دلیجان (جان فورد) ۱۹۳۹

۲۲ـ خوشه‌های خشم (جان فورد) ۱۹٤۰

۲۳ـ همشهری کین (اورسن ولز) ۱۹٤۱

۲٤ـ هانری پنجم (لارنس اولیویه) ۱۹٤٤

۲۵ـ ایوان مخوف، قسمت اول (سرگئی آیزنشتاین) ۱۹٤٤

۲۶ـ ایوان مخوف، قسمت دوم (سرگئی آیزنشتاین) ۱۹٤۶

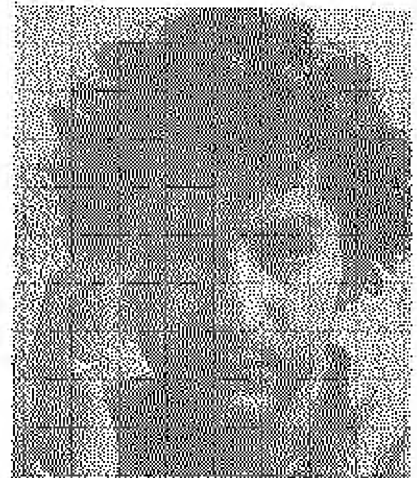
۲۷ـ رم شهر بی‌دفاع (روبرتو روسلینی) ۱۹٤٤ ـ ٤۵

۲۸ـ خاکستر و الماس (آندری وایدا) ۱۹۵۸

۲۹ـ آندری روبلف (آندری تارکوفسکی) ۱۹۶۶ ـ ۶۹

من کیستم؟ چیستم؟

نقاش و شاعر معاصر عزیزالله میثوبی در سن ۵۲ سالگی درگذشت. از او چندین نمایشگاه نقاشی در فرانسه، آلمان، دانمارک برپا شده بود و آخرین نمایشگاه او در ایران، در گالری قصرها و یادها بود که در سال ۱۳۵۷ برگزار شد.



عزیزالله میثوبی در سال ۱۳۱۷ در بندر انزلی متولد شد. پس از اتمام دوره دبیرستان در تهران برای ادامهٔ تحصیل به فرانسه رفت، دوره معماری و معماری داخلی را در دانشکده آرتکنیک پاریس به‌پایان رساند و به ایران بازگشت. او مدتی مسئول برگزاری نمایشگاههای وزارت فرهنگ و هنر شد و دو سال نیز در دانشکده هنرهای تزئینی تدریس کرد.

از عزیزالله میثوبی به‌جز تابلوها مجموعه شعری به نام «حجم خسته» به جا مانده که در سال ۱۳۵۲ منتشر شده است. او در شعری خود را چنین خطاب می‌کند:

من، مانده مات برابر خویشم
که چیستم
نقش کیستم
من،
خیره در میانهٔ مجهول مردهام.

کتاب سخن و کوشش صفدر تقی‌زاده

کتاب سخن به کوشش صفدر تقی‌زاده مترجم فرزانه معاصر که به هیچ شایبه‌ای نقش به‌سزایی در آشنایی خوانندگان ایرانی با ادبیات جهان، به‌ویژه آثار برجستهٔ امریکا داشته، منتشر شد. این جلد «کتاب سخن» که پربارتر و متنوع‌تر از شماره‌های پیشین منتشر شده است، به سرمایهٔ گردآورنده و زیرنظر او در دسترس علاقه‌مندان به پژوهش و شناخت بهتر ادبیات و هنر قرار گرفته است، و این نشان می‌دهد که تقی‌زاده بیش از آن که تصورش می‌رود، شیفتهٔ اعتلای فرهنگ این مرز و بوم و بالندگی روشنفکران آن، به خصوص جوان‌ها است. این همت و پشتکار صفدر تقی‌زاده بسیار ستایش‌انگیز است و امید می‌رود که دیگران نیز همانند او که کمتر می‌گویند و بیشتر نشان می‌دهند، در این راه پیشقدم شوند. کارنامهٔ درخشان تقی‌زاده یکی از افتخارات ارزندهٔ ترجمهٔ این مرز و بوم است و امید که عرفانی از این دست را همیشه فرهنگ ایران‌زمین بر تارک خود داشته باشد.

«کتاب سخن»، که در سال ۱۳۶۸ چاپ شده است و ۱۸۱ امسال شاهد پخش آن بودیم، آثاری دارد در زمینه‌های نقد و بررسی ادبیات و هنر، اعم از ترجمه و تألیف و شعرها و داستان‌هایی بیشتر از شاعران و نویسندگان ایران، که در کنار شاعران و نویسندگان جهان قرار گرفته‌اند و خواننده را بی‌آنکه خواسته باشد، به شاهین سنجش در خود می‌رسانند.

در این شماره «کتاب سخن» آثار این عزیزان به‌چاپ رسیده است: فرخنده آقایی، ژاله آموزگار، حسن اصغری، حجت‌الله اصیل، اصغر الهی، مفتون امینی، منصور اوجی، محمدرضا باطنی، سیمین بهبهانی، محمدعلی بهمنی، زویا پیرزاد، احمد تفضلی، صفدر تقی‌زاده، فرخ تقی‌زاده، محمدتقی جزایری، سیمین‌دخت جهره‌گشا، امیرحسن چهل‌تن، علی خدایی، ولی‌الله درودیان، تورج رهنما، عباس زریاب‌خویی، ه. ا. سایه، رضا سیدحسینی، سیمین‌دخت عبداللهی، محمدرضا شفیعی کدکنی، محمدرضا صفدری، هوشنگ طاهری، محمدرضا طاهریان، هوشنگ عاشورزاده، اصغر عبداللهی، رضا فرخفال، محمود کیانوش، منوچهر کریم‌زاده، سوزان گربری، فتح‌الله مجتبایی، فخرالدین مزارعی، فریدون مشیری، ضیاء موحد، محمدعلی موحد، جمال میرصادقی، میمنت میرصادقی.

ملک مسعودی و خیال خوبان

ملک مسعودی، خوانندهٔ موسیقی اصیل ایرانی دو برنامه در مایهٔ بیات اصفهان و افشاری اجرا کرده است که به‌زودی کاست آن منتشر می‌شود. پیش از این از ملک مسعودی آثاری چون «از یاد رفته»، «سفر آفتاب»، «پیر مغان» و... را شنیده‌ایم.

آهنگسازی «خیال خوبان» سهیل ایرانی است و این کاست از طریق شرکت آوای راز منتشر می‌شود.

نقد و بررسی «حرص‌های کسالت»

مجموعه داستان «حرص‌های کسالت» نوشتهٔ بیژن بیجاری در نشست چهارشنبه‌ها، با حضور نویسنده مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

در این جلسه عده‌ای از داستان‌نویسان و منتقدان معاصر شرکت داشتند از جمله هوشنگ گلشیری، محمد محمدعلی، دکتر حق‌شناس، محمود معتقدی و...

در نشست چهارشنبه این هفته نیز، مجموعهٔ داستان «سیاسنبو» نوشته محمدرضا صفدری نیز با حضور نویسنده مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت.

ضمیمهٔ ادبی ارغوان

بعد از انتشار ارغوان که ماهنامهٔ بررسی کتاب است، دست‌اندرکاران این نشریه در صددند فصلنامه‌ای ادبی با عنوان «ضمیمه ادبی ارغوان» منتشر سازند. این فصلنامه زیر نظر هوشنگ گلشیری، با آثاری از داستان‌نویسان معاصر، داستانی از کارور، نقد و بررسی آثار محمدرضا صفدری، مقاله‌ای از لوکاچ، مقالهٔ «حاشیه‌ای دیگر بر داستان شاه کش» هوشنگ گلشیری و... منتشر خواهد شد.

نمایشگاه عکس مریم زندی چهره‌های ادب معاصر

مریم زندی عکاس پرسابقه و هنرمند که از سال ۱۳۴۹ فعالیت خود را آغاز کرده است، ۶ و ۷ دی‌ماه در نمایشگاهی خصوصی ۶۰ عکس از هنرمندان ایران را به‌نمایش گذاشت.

وی معتقد است: «این مجموعه کامل نیست، جای چهره‌هایی در میان این جمع خالی است که به‌علت محدودیت زمان و امکانات، و نیز عدم تمایل برخی از هنرمندان به‌ظاهر شدن در برابر دوربین، مجموعه کامل نیست.»

وی می‌گوید: «از سال ۵۹ من در فکر تهیهٔ آرشیوی از چهره‌های ادب و هنر ایران بودم. عکاسی از چهرهٔ مشاهیر ادبیات ایران که در مجموعه حاضر شاهد آن هستید در حقیقت بخشی از تلاش من به دنبال همان هدف بوده است و کامل شدن آن احتیاج به زمان دارد...»

کانون ملی منتقدین تئاتر ایران تشکیل شد

در یک گردهم‌آیی در دفتر مدیریت مرکز هنرهای نمایشی، کانون ملی منتقدین (مرکز انجمن جهانی منتقدین تئاتر ایران) تشکیل شد.

در آئین‌نامه کانون، هدف گسترش و اعتلای تئاتر بر اساس اهداف عالیهٔ انجمن جهانی منتقدین تئاتر وابسته به سازمان یونسکو و مطابق با موازین و سیاست‌های فرهنگی ایران اعلام شده و وظایف: ۱ـ تقویت نقد به‌عنوان یک قاعده و ثبت مبانی آن ۲ـ حمایت از علایق حرفه‌ای منتقدین تئاتر ۳ـ حمایت از آگاهی‌های اخلاقی و حرفه‌ای و به همان نسبت درک فرهنگی، با فراهم آوردن گردهمایی‌ها و تبادل تجربیات. ۳ـ حمایت از آگاهی‌های اخلاقی و حرفه‌ای به همان نسبت درک فرهنگی، با فراهم آوردن گردهمایی‌ها و تبادل تجربیات ۴ـ برخورد فعال با رویدادهای تئاتری کشور از راههای گوناگون ذکر گردیده شایان ذکر است، تمام کسانی که به‌نحوی در مطبوعات و رسانه‌های مجاز کشور پیرامون تئاتر فعالیت می‌کنند می‌توانند به عضویت کانون درآیند، مشروط بر آنکه هیأت مدیره صلاحیت عمومی و حرفه‌ای آنها را تأیید نماید.

گردون تشکیل کانون منتقدین تئاتر ایران را که گامی است در جهت برطرف نمودن آشفتگی‌های موجود در نقد و نقدنویسی، به کلیه هنرمندان تبریک می‌گوید.

اجرای نمایش

واحد هماهنگی مرکز هنرهای نمایشی اعلام کرد:

نمایش کیومرث و اسفندیار نوشته آرمان امید به کارگردانی سهراب سلیمی از تاریخ ۲۰ دی‌ماه سال‌جاری هر روز بمدت یکماه در سالن چهارسو مجموعه تئاترشهر به روی صحنه خواهد رفت، شایان ذکر است شروع اجرای نمایش ساعت ۶/۳۰ بعدازظهر می‌باشد.

نمایش تراژدی اسفندیار نوشته علی چراغی به کارگردانی حسین فرخی از روز ۲۳ دی‌ماه سال‌جاری لغایت ۱۰ بهمن هر روز از ساعت ۵/۳۰ بعدازظهر در تالار وحدت به روی صحنه خواهد رفت.

نمایش عروسکی «من باورم نمیشه» نوشته و کار «احمد مهدی» در دی‌ماه جاری هر روز ۵ بعدازظهر در تالار هنر اجرا خواهد شد، شایان توجه است این نمایش به کودکان و نوجوانان اختصاص داده شده و کاری است از گروه هنری پاکان.

باز هم اصفهان:

بنا به گزارش واحد هماهنگی مرکز هنرهای نمایشی:

نخستین جشنواره گروههای تئاتر انجمن‌های نمایشی سراسر کشور در سال ۱۳۷۰ با همت شهرداری اصفهان در اصفهان برگزار خواهد گردید.

تاریخ برگزاری و سایر مراتب متعاقباً اعلام خواهد گردید.

نقد و بررسی سمفونی مردگان



در دانشکدهٔ زبان‌های خارجی دانشگاه تهران

روز چهارشنبه ۱۲ دی‌ماه جاری جلسهٔ پرسش و پاسخ با حضور نویسندهٔ رمان سمفونی مردگان، عباس معروفی در آمفی‌تئاتر دانشکدهٔ زبان‌های خارجی برگزار شد. در این جلسه دکتر نوریح رهنما، دکتر بهرام مقدادی، دکتر حق‌شناس، عباس زاهدی و دیگر استادان رشته‌های مختلف زبان خارجی کلاس‌های خود را تعطیل کرده و در این نقد و بررسی حضور یافتند.

در ابتدا دکتر بهرام مقدادی، نقدی بر سمفونی مردگان قرائت کرد و سپس عباس معروفی به پرسش‌های دانشجویان در مورد رمان مزبور پاسخ داد. مسایلی در این نشست، از ذهنیت نویسنده، سیلان ذهن، شخصیت‌پردازی، فرم، زمان، بن اندیشه، نیرنگ، رمز، بستر تاریخی و اسطوری اثر مطرح شد که به‌طور مختصر توضیحاتی به جمع دانشجویان رسید. جلسهٔ پرسش و پاسخ سمفونی مردگان به کوشش انجمن اسلامی دانشکدهٔ زبان‌های خارجی برپا شد و گردانندگان اظهار امیدواری کردند که در آینده بتوانند آثار دیگر نویسندگان ایران را مورد نقد و بررسی قرار دهند.

گردون نیز امیدوار است که دانشگاه به‌عنوان یک مرکز علمی همواره پایگاه نویسندگان و شاعران ایران باشد.



دههٔ شصت چگونه گذشت؟

«دههٔ شصت چگونه گذشت؟»، شاید سؤالی بسیار کلی باشد. شاید این درخواست که شاعران، نویسندگان، هنرمندان و به‌طور کلی روشنفکران خلاق به آن پاسخی چهارصد کلمه‌ای (حدود چهل سطر) بدهند، کمی دور از انصاف باشد. اما، شاید بتوان با این استدلال ـ که شاید قانع‌کننده هم نباشد ـ تا اندکی از نارضایتی کاست:

سؤال کلی است چون قصد نداریم برای کسی ـ هر کس و در هر مقام ـ تعیین‌تکلیف کنیم. سؤال‌هایی از این دست شاید از طریق مطبوعات دیگر هم مطرح شده باشد یا مطرح شود و عزیزان بدانند که مثلاً باید دههٔ شصت را از نظر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، ادبی و یا حتی نزدیکتر، از نظر شعر، داستان، نقاشی، موسیقی، تأتر، سینما، و یا بسیار خصوصی‌تر، از نظر زندگی شخصی بنویسند. بنابراین با احترام به آزادی اندیشه سؤال را کلی مطرح می‌کنیم و از عزیزان می‌خواهیم نظرشان را برای ما ارسال کنند تا به یک جمع‌بندی ارزشمند ـ هر چند محدود ـ برسیم.

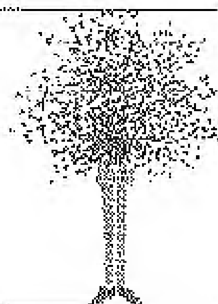
مهم رسیدن به پاسخ‌هایی است که کارساز باشد، بتواند خواننده و یا هر پژوهنده‌ای را به سرمنزلی برساند. امیدواریم خواننده بتواند با خواندن تمام این پاسخ‌ها از انسان‌هایی با اندیشه‌های گوناگون، تخصص‌های مختلف، سلایق متفاوت، موضع گیری‌های متفاوت حاصلی به‌دست آورد روشنگر کارنامه‌ی ده سالهٔ تاریخمان.

ما دههٔ پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته‌ایم، دهه‌ای که از نظر دگرگونی‌های تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هم‌سنگ و همتایی ندارد و شاید به جرأت بتوان گفت که یکی از استثنایی‌ترین دهه‌های تاریخ ایران است. ما در این دهه با داشتن انقلابی نوپا، سالها به‌خاطر تجاوز به وطنمان جنگیده‌ایم، جلو سیل‌ها ایستاده‌ایم، قامت خمیده و خردشده‌مان را از زیر زلزله‌ای سنگین، به‌سختی استوار نگه‌داشته‌ایم. کوشیده‌ایم در برابر تمام این مصایب و امثال آن، با فرهنگ خود، منش خود، ایرانیت خود، سربلند بر روی پاهای چندین هزار ساله‌ی خود بایستیم. تلاش کرده‌ایم در خلوت و در جمع، حضور انسانی و معنوی خود را بارور و بربارتر پیش ببریم.

فراز و نشیب‌های فرهنگی کم‌نظیری را پشت سر گذاشته‌ایم. سالها با رکود ادبی، هنری روبرو بوده‌ایم و ناگهان همچون آرامش پیش از توفان، سیل خروشندهٔ آثار غافلگیرمان کرده است. ما پرتیراژترین کتاب را در این دهه داشته‌ایم، ما با بهترین‌های آیندهٔ شعر و داستان این سرزمین آشنا شده‌ایم. ما از هر نظر، فراز و نشیب‌های عجیبی را پیموده‌ایم، مهمتر از همه، ما مطرح بوده‌ایم، فرهنگ ما، آداب ما، مناسک ما و اصلیت ما، بازتاب جهانی داشته است. بیگانگان اگر چشم دیدن ما را نداشته‌اند، امروز دیگر نمی‌توانند بی‌تفاوت از کنارمان، فرهنگ‌مان، سرزمینمان بگذرند. دیگر نمی‌توانند بدون حضور ضمنی ما، درباره‌مان تصمیم بگیرند. ما هستیم، ما در چرخهٔ زندگی جهان دیگر تنها یک ذی‌وجود نیستیم، هستیم، حضوری فعال داریم و نقشی مطرح، درخور زمانه‌مان و شایستهٔ آیندگانی که سهرحال، پایه و اساس فرهنگ و جهان‌بینی‌شان در حال شکل گرفتن است.

پس، امیدواریم که یاران، دوستان، عزیزان و خلاقان فرهنگ این سرزمین، با پاسخ‌هایشان، ما و خوانندگان را یاری دهند. باشد تا از این طریق هم، گامی ـ هر چند کوچک ـ در راه اعتلای شرایط انسانی و پربار فرهنگ ایران‌زمین برداشته شود.





زن رهاشده

در هفته‌های اخیر، موضوع مردان چندزنه یا تعدد زوجات و بحث در کم و کیف این مسأله در رسانه‌های همگانی بازتابی گسترده داشت.

«کاوشگر» که برای ابراز عقیده در این مسأله آگاهی درخوری ندارد، تنها به این اشاره بسنده می‌کند که مسأله یا عارضهٔ افزون‌طلبی یا تنوع‌گری، محدود به یک مذهب یا یک قلمرو جغرافیایی ویژه نیست و آمارهایی که از غرب می‌رسد نمایانگر رواج روی آوردن مردان متأهل به زنان دیگر است... با این تفاوت که تعدد زوجات در اسلام تابع مقرراتی ویژه است، حال آنکه در غرب این افزون‌طلبی، محدود به قوانین مذهبی نیست.

خانم «سیمون دوبووار» در سال ۱۹۶۸ داستانی زیر عنوان زن رهاشده یا شکست‌خورده یا وانهاده نوشته که به دلیل فراگیر بودن مسأله، مورد روی آورد فراوان خوانندگان فرانسوی قرار گرفت.

ماجرای این داستان مربوط به یک زن تحصیل‌کرده‌ی فرانسوی است که شوهرش پس از ۲۲ سال زندگی مشترک با او و داشتن دو فرزند با زنی دیگر رابطهٔ جنسی برقرار می‌کند و شگفتا که قهرمان داستان، به‌رغم تنش‌های شدیدش، رابطه‌ی شوهرش با زنی دیگر را به مدت هشت سال در لوای احترام به آزادی! تحمل می‌کند...

این زن هنگامی که از دخترش می‌پرسد: تصور می‌کنی پدرت حق دارد مرا فدا بکند؟ این پاسخ را می‌شنود: البته برای تو مشکل است؛ ولی چرا باید خودش را فدا کند؟!

احتضار زبان‌ها

بر اساس نتایج مطرح شده در کنگره‌ی زبان‌شناسان اروپا بسیاری از زبان‌های دنیا در حال نابودی‌اند... به‌طوری که شمار آنها از ۸ هزار زبان، در سده‌ی آینده به هزار زبان می‌رسد و این سرنوشتی است که در مورد زبان‌ها و گویش‌های کشور ما نیز صدق می‌کند. در گردهمایی زبان‌شناسان نظری و کاربردی نیز که هفته‌ی پیش برپا شده ضرورت مطالعه روی گویش‌ها و زبان‌های ایرانی مورد تأکید قرار گرفت.

این ضرورت در شرایطی مطرح می‌شود که دهها سال است سازندگان بظاهر تهرانی، زشت‌ترین و اهانت‌آمیزترین واژه‌ها را زیر عنوان «جوک» نثار هموطنان غیرتهرانی می‌کنند و شگفتا که رادیو و تلویزیون نیز این پیش و هم‌اکنون بویژه در برنامه‌های صبح جمعه هرگاه نویسنده برنامه می‌خواست و می‌خواهد به هر بها گروهی را بخنداند بر زبان هنرپیشه‌ها گویش‌های غیرتهرانی می‌گذاشت و می‌گذارد. راستی مگر می‌شود یک ایرانی‌نژاده و دانا و خواستار یگانگی ایرانیان بود و رنجش عمیق یک هموطن را به فراموشی سپرد؟

... ناصر خسرو قبادیانی از اینگونه لوده‌گان کژ فرهنگ به‌حدی آزرده بود که حتا خندیدن را زشت می‌شمرد:

با گروهی که بخندند و بخندانند
چون کنم چون نه بخندم نه بخندانم
خنده از بی‌خردی خیزد چون خندم
چون خرد سخت گرفته‌ست گریبانم

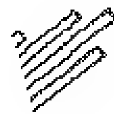
گره‌های دیگرشناختی

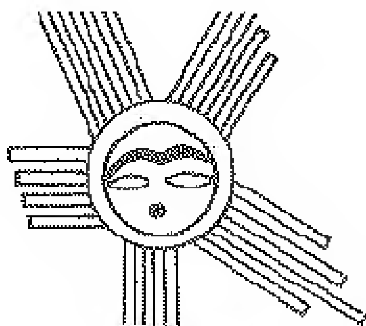
بسیارند زنان و مردانی که از «درک نشدن» شکوه می‌کنند و متحیرند که چرا توانایی برقراری تفاهم با یکدیگر را ندارند. در کنار اینها اندک نیستند هنرمندانی که در برداشت، حس و داوری آثار یکدیگر گرفتار انواع سوءتعبیرها، سهل‌انگاری‌ها، خودنگری‌ها و سوءتفاهم‌های شگفت‌انگیزند و همچنین آموزشهاست که ایجاد روابط درست و سالم را دشوار کرده است...

در میان آثار شاعران و اندیشمندانی نظیر عطار و سعدی و مولوی و دهها شاعر و عارف دیگر، پیرامون ایجاد تفاهم سخنان فراوان یافت می‌شود که شدیداً بسیار آموزنده‌اند. اما «کیت دیویس» در شمار اندک دانشمندانی است که مسایل عاطفی، اخلاقی، روانی، اجتماعی و خانوادگی را به‌گونه‌ای علمی و با بهره‌گیری از هندسه و ریاضیات مطرح کرده و در بخشی از کتاب «ارتباطها» علل مسئله‌ی دستیابی به تفاهم بین دو انسان را اینگونه برشمرده است:

«آنچه من از خود می‌دانم ـ آنچه دیگری از خود می‌داند ـ آن چه من از دیگری می‌دانم ـ آنچه دیگری از من می‌داند ـ آنچه من گمان دارم که دیگری درباره‌ی من می‌اندیشد ـ آنچه دیگری گمان دارد که من درباره‌ی او می‌اندیشم.»

اکنون اگر همه‌ی این نکته‌ها را بصورت چند خط به یکدیگر وصل کنیم، شبکه‌ی پیچیده‌ای به‌دست می‌آید که شایان تأمل است و چنانچه تفاوت‌های دو انسان را از دیدگاه‌های موروثی، تربیتی، تحصیلی، عاطفی، نوع آزموده‌ها و دانسته‌ها بر این شبکه بیافزاییم، آنگاه بهتر درخواهیم یافت که مهمترین علل بروز سوءتفاهم بویژه در قلمرو هنر و فرهنگ کشور ما چیست.







سوگنامه پرندگان

«رومن گاری» داستان کوتاهی دارد به نام «پرندگان می‌روند در پرو می‌میرند» که در آن با بیانی تمثیلی از مرگ هزاران پرنده‌ی معصوم و زیبا یاد می‌کند... داستان اینگونه آغاز می‌شود که مردی فرانسوی به یکی از سواحل آرام «پرو» پناه می‌برد و در آنجا زن جوانی را که قصد خودکشی دارد نجات می‌دهد و درمی‌یابد که او هنگام شرکت کردن در یک «کارناوال» از سوی چند مرد ناشناس ربوده شده و مورد تجاوز قرار گرفته و البته این زن در چنگ یک ثروتمند سالخورده و منحرف انگلیسی گرفتار است که سرانجام در پی تعقیب زن، او را در این ساحل می‌یابد و درحالی که بر لاشه‌های پرندگان گام می‌نهد زن را با خود می‌برد... در این داستان، زن، تمثیلی از پرنده‌ایست که از قفس قدرت و ثروت یک مرد منحرف گریخته و آمده است تا در پرو جان بسپارد.

کتاب را که می‌بندیم متوجه واقعیتی در آنسوی داستان «گاری» می‌شویم و در روزنامه‌ی «ال کوموتیو» چاپ «لیما» چنین می‌خوانیم: «کشاورزان پرو برای ادامه زندگی سرشار از فقر و محرومیتشان کودکان خردسال خود را در روز روشن بین ۱۰ تا ۲۰ دلار بفروش می‌رسانند»

این را که می‌خوانیم بی‌اختیار آن ثروتمند منحرف انگلیسی و آن پرنده‌های مرده و آن زن اسیر و گرفتار ثروت را بیاد می‌آوریم و سپس در روزنامه‌ی «ساندی تایمز» چاپ لندن چنین می‌خوانیم: ملکه‌ی انگلیس با ثروتی حدود ۱۲ میلیارد دلار ثروتمندترین زن جهان و پرنس «چارلز» - صرفنظر از ثروت موروثی مادرش - دارای ۲۰۰ میلیون پوند ثروت شخصی است.

حالا تا حدودی درمی‌یابیم که چرا پرندگان، تنهاتنها در پرو، بل در همه‌ی کشورهای فقیر و ستمدیده می‌میرند.

تعصب بیگانه

گاه، آشنایی با بیگانه‌ای که به ذره ذره‌ی خاک وطنمان عشق می‌ورزد، مرهمی است که زخم هموطنی با اندک ایرانیان خود فروخته را التیام می‌بخشد...

«دوویلیولیدو فابریتی» مسلمانی است که در ایتالیا زاده شده، در بلژیک درس مهندسی «الکترونیک» را به‌پایان رسانده و اکنون در یک شرکت سوئیسی کار می‌کند. او که به زبان‌های ایتالیایی، انگلیسی، فرانسوی و فارسی تسلطی ستودنی دارد، اخیراً در کتابخانه‌ی عمومی شهر «خم» گفت‌وشنود یک مجله‌ی هنری را با یکی از شاعران گرانمایه معاصر کشورمان که مدتها پیش صورت گرفته بدست آورده و آنچنان منقلب شده که خطاب به «کاوشگر» چنین نوشته است:

میدانی که من اینقدر جنگل و مرتع و آب در اروپا دیده‌ام که وقتی به ایران می‌آیم شمالتان چنگی به دلم نمی‌زند و بهشتم را در برهوت و کوههای عریان ایران می‌یابم. یادم هست در یکی از سفرهایم، مرا به شیراز بردی و در کنار چشمه‌ی رکناباد به من گفتی: بجز حافظ، دو شاعر دیگر که اسمشان یادم نیست - عماد فقیه و عبید زاکانی - از این چشمه، ستایشگرانه یاد کرده‌اند؛ اما دیروز که مصاحبه‌ی «...» خواندم و دیدم که رودخانه‌ی دانوب را با رکناباد مقایسه کرده و از آن با عبارت «یک شاش موش آب» نام برده بسیار اذیت شدم... آیا این آب یا جویباری شبیه آن نبود که حافظ در کنارش اشارت به جهان گذران را دریافت؟ و آیا غیر از اینست که چشمه، جویبار، رود و دریا هر یک زیبایی خاص خود را دارد؟ آخر شاعری که تو آنهمه از او نام می‌بردی و قاعدتاً عمیق و رقیق است، چرا باید هر چه را که گنده‌تر است، پرشکوه‌تر ببیند؟!

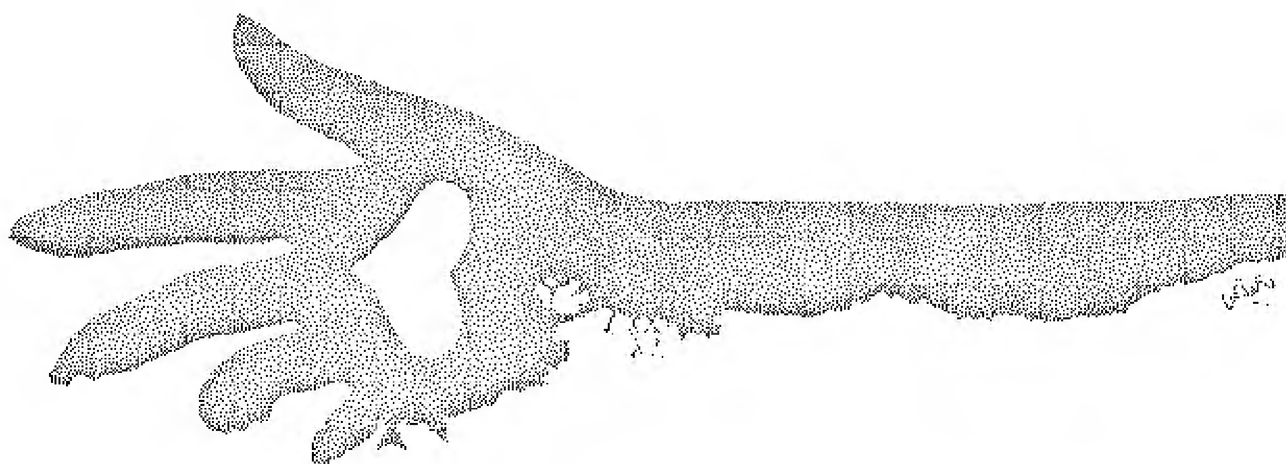
ره‌آورد غرب

روزهای مربوط به بزرگداشت مقام زن ایرانی مناسبتی بود که درباره‌ی عقائد زنان کشور ما با زنان اروپایی و آمریکایی مقایسه‌ایی صورت گیرد... از جمله نماینده‌ی وزارت فرهنگ و آموزش عالی در شورای فرهنگی - اجتماعی زنان یادآور شد که یک‌سوم ازدواج‌ها در فرانسه منجر به طلاق می‌شود و درآمد فحشاء در شوروی از درآمد وزارت فرهنگ این کشور بیشتر است.

این اشاره «کاوشگر» را بر آن داشت تا آمارهای دیگری را در این بخش منعکس کند: خبرگزاری فرانسه گزارش داد: درصد دختران ۱۵ ساله‌ی آمریکایی که با مردان رابطه‌ی نامشروع جنسی برقرار کردند در ۱۸ سال گذشته ۵ برابر افزایش یافته و ۵۱/۵ درصد از دختران ۱۵ تا ۱۹ ساله آمریکایی، خودخواسته خود را لو داده‌اند - لابد روابط نامشروع زنان بالاتر از ۱۹ سال مسأله‌ای نبوده است.

همچنین مجله‌ی «اکونومیست» چند روز پیش نوشت: درحالی که کودکان آمریکایی در هر ساعت فقط از طریق تلویزیون ۲۵ تصویر جنسی و جنایی مشاهده می‌کنند، میزان جنایت در آمریکا ۵ برابر و میزان تجاوز و سرقت ۱۰ برابر اروپاست.

«کاوشگر»، ضمن اشاره به این واقعیت که به جای انتقال پیشرفت‌های علمی غرب، معمولاً فساد و کودتا و «ایدز» آنهاست که به کشورهای رو به رشد صادر می‌شود، به‌عنوان حسن ختام مطلبی را نیز از آقای محمدعلی اسلامی ندوشن نقل می‌کند: «در سال ۱۹۶۸، تعداد ۶۰ درصد مردان و ۳۵ تا ۴۰ درصد زنان آمریکایی نسبت به همسر خود خیانت کرده‌اند و از همه عجیب‌تر رسم مبادله همسر است که تا سال ۱۹۶۷ سی‌ودو «کلوب» اینچنانی در ایالات متحده بوده است.» اکنون حساب کنید از ۲۳ سال پیش تاکنون این رقم به چه رشد پرشکوهی رسیده است. (!)



بهمن امامی

دفاع یا سرکوب وسایل ارتباطی از پیشرفت

ارتباط میان جوامع انسانی به معنی هم انتقال دادن اطلاعات، عقاید و طرز فکر از شخصی به شخص دیگر است. بر اساس این تعریف کوتاه و ساده، جامعهٔ انسانی جدید وسایل ماشینی بسیار پیچیده‌ای را برای انتقال پیام‌های خویش ساخته است. برای این کار، تاکنون از صدهاهزار نفر استفاده شده است تا این وسایل تکمیل شوند و به شکل امروزی درآیند. نبوغ انسانی باعث گردیده است تا وسایلی اختراع شوند که از طریق آنها شبکه‌های خبرگیری و خبردهی بسیار وسیع و پیچیده‌ای در سراسر جهان ایجاد شوند و اطلاعات و اخبار در اسرع وقت به شکل پیگیر به دورترین نقطهٔ جهان برسد. مثلاً برای ارسال مطالب نوشته شده در کتاب ۱۰۰ صفحه‌ای حدود ۳ ثانیه از وقت یک شبکه تلویزیونی کافی است. یعنی که یک کتابخانهٔ عمومی مجهز به چندین هزار کتاب می‌تواند در طی یک روز نه‌تنها در یک نقطهٔ کشور، بلکه اگر سیستم‌های دریافت پیام وجود داشته باشند، همزمان در هزاران نقطهٔ کشور مورد استفاده قرار گیرد. از طرف دیگر اگر چنین سیستمی وجود داشته باشد و امکان دسترسی به یک کتابخانه مرکزی مجهز هم باشد، هر وقت که متقاضی به یکی از این کتابخانه‌های عمومی در شهر کوچکی مراجعه کند، می‌تواند فوراً در عرض یک دقیقه، کتاب مورد نظرش را دریافت کند و بعداً شاید بتواند به کتابخانه‌های عمومی بین‌المللی هم به همین ترتیب دسترسی پیدا کند.

مشکل توزیع

مشکل عمدهٔ نشریه‌ها، توزیع آنهاست و سیستم‌های الکترونیکی نه‌تنها با نوشته رقابت نمی‌کنند بلکه موجب می‌شوند که استفاده و توزیع آنها نیز آسان‌تر شود. مثلاً در ایالات متحدهٔ امریکا روزنامهٔ وال استریت ژورنال همزمان در لوس‌آنجلس و نیویورک چاپ می‌شود و وسیلهٔ رساندن این روزنامه به آن طرف قاره‌ها ماهواره است. دستگاه‌هایی توسط ماهواره آزمایش شده است که در عرض یک ثانیه می‌شود یک صفحه کامل روزنامه را توسط یک سیستم ارتباط الکترونیکی منتقل کرد. همین‌طور در شوروی روزنامهٔ پراودا در ۲۱ شهر به‌طور همزمان به‌چاپ می‌رسد، چون توسط سیستم ماهوارهٔ مخابراتی منتقل می‌شود. در اینجا باید به یک نکتهٔ مهم توجه داشت که اینگونه وسایل به وجود هزینه گزافی که صرف ساختن آنها می‌شود، تا زمانیکه استفاده‌کنندگان، از آن چیزی برای گفتن و پیامی برای نوشتن نداشته باشند وسایلی غیرقابل استفاده خواهند بود. بنابراین مطالعهٔ ارتباطات بر دو جنبهٔ اساسی باید تکیه داشته باشد:

نخست آنکه باید به مطالعهٔ گسترده و درک عمیق چگونگی کارکرد وسایل ارتباط جمعی پرداخت و در مرحلهٔ دوم که بسی مهمتر است، باید چگونگی استفاده از این وسایل را مورد بررسی قرار داد. پس باید بدین دو نکته توجه بسیار بکنیم:

نخست آنکه چه بگوییم و دیگر آنکه چگونه بیان کنیم؟

چگونگی استفاده از رسانه‌های همگانی

برای اینکه اینگونه وسایل را بشناسیم باید بدانیم که متخصصان و متصدیان این وسایل در کار خود، از این وسایل در راه آگاه کردن، خبر دادن، تأثیر گذاردن، اقناع کردن، متقاعد ساختن، ترساندن و یا سرگرم کردن مردم چگونه استفاده می‌کنند؟

هر کدام از ما با یک شخص دیگر از طریق حواس پنجگانه (بینایی، بویایی، چشایی، بساوایی و گویایی) دائماً در حال برقراری ارتباط هستیم. هنگامی که لبخند بر لب می‌آوریم بدین طریق یک احساس دوستانه



را مختل می‌کنیم؛ طنین صدای هر یک از ما در موقع گفتن «صبح بخیر» نمایشگر احساس ما از ناراحتی تا خوشحالی بسیار است و سرانجام کلماتی که ما برای صحبت کردن یا نوشتن استفاده می‌کنیم، عامل انتقال احساس و اندیشهٔ ما به شخص یا گروه دیگری هستند. همیشه برای اینکه بهترین رابطه را با شخصی ایجاد کنیم، سعی می‌کنیم بهترین و مناسب‌ترین کلمات را برای برقراری این ارتباط انتخاب کنیم. امروز جوامع انسانی آنقدر وسیع و گسترده و در ضمن پیچیده شده‌اند که نمی‌توان از طریق برقراری ارتباط شخصی یا رودررو تمام اطلاعات را به همه رساند. برای آنکه پیام مهمی که ما قصد انتقال و ارسال آن را داریم، نتیجهٔ مطلوب بدهد، باید به بسیاری از افراد جامعه در یک لحظه برسد. هنر برقراری ارتباط توده‌ای یا جمعی بسیار مشکل‌تر از برقراری ارتباط رودررو با افراد است. فرستندهٔ پیام که در یک لحظه با ده‌ها هزار شخصیت گوناگون تماس برقرار می‌کند، نمی‌تواند عکس‌العمل‌های تمام آنها را به سمت موافق جلب سازد. روش برقراری ارتباط ممکن است گروهی را به سمت هدف او جلب کند، ولی باعث شود که گروه دیگری در همان زمان نسبت به آن پیام جبههٔ مخالف اختیار کنند و حتی از آن پیام بیزار شوند.

ارتباط دونفره

شخصی در برقراری ارتباط جمعی موفق می‌شود که روشی برگزیند که از طریق آن بتواند بر اکثریت گیرندگان پیام یا مخاطبان اثر مطلوب بگذارد. ممکن است گاهی تعداد گیرندگان پیام از میلیون‌ها نفر نیز تجاوز کند، ولی در حقیقت ارتباط همیشه بین دو نفر است.

فکر و ذهن پیام‌دهنده باید در تماس و ارتباط مستقیم با فکر و ذهن هر کدام از پیام گیرندگان باشد. ارتباط گروهی موفق آن است که مانند یک ارتباط دونفره و رودررو انجام پذیرد. دانشمندان و محققان برای فرایند ارتباطات چهار عامل اصلی قائل شده‌اند که این چهار عامل عبارتند از:

الف) پیام‌دهنده،

ب) پیام،

ج) مجاری انتقال پیام یا وسیلهٔ ارتباطی،

د) پیام گیرندگان یا مخاطبان.

دانشمندان علوم ارتباطات اجتماعی برای اثر پیام دو نوع عامل تضعیف‌دهنده یا پارازیت تشخیص داده‌اند که عبارتند از:

الف) عواملی که بر اثر بکار بردن غلط وسایل ارتباطی پدیدار می‌شوند که آنها را پارازیت‌های وسایل ارتباطی می‌خوانیم.

ب) عواملی که بر اثر بد بکار بردن کلمات، زبان، لهجه و معانی پدیدار می‌شوند که می‌توان آنها را پارازیت‌های مربوط به معانی و مفاهیم نام داد.

تأثیر پیام

پارازیت‌ها یا انگل‌های وسایل ارتباطی کلیهٔ عوامل مادی و فیزیکی هستند که باعث کم شدن تأثیر پیام می‌شوند. مثل صداهای ناراحت‌کننده در رادیو که در ردیف پارازیت‌ها یا انگل‌های وسایل ارتباطی قرار می‌گیرند. به‌عبارت بهتر می‌توان گفت که عوامل تضعیف‌دهندهٔ مربوط به وسیلهٔ ارتباطی (پارازیت‌های نوع اول) شامل تمام عواملی می‌شود که در فاصلهٔ بین منبع پیام تا گیرندهٔ پیام روی آن اثر سوء می‌گذارند. طبیعی است که یک متصدی ارتباط جمعی یا ارتباط‌گر ماهر سعی می‌کند تا حد امکان بر تمام این عوامل ناخوشایند غلبه کند و یا وسایل و طرق و تکنیک‌های گوناگون از تأثیر بد آنها بر روی پیام خویش جلوگیری کند. مثلاً یکی از تدابیری که می‌توان بکار برد استفاده از وسایلی است که جلب توجه مردم را می‌کند و در ضمن تکرار پیام نیز یکی دیگر از این طرق است (با تکرار کردن پیام، پیام‌دهنده می‌تواند از انتقال پیام خود به پیام گیرنده اطمینان حاصل کند.)

تشابه شکل و معنا

عوامل تضعیف‌دهندهٔ نوع دوم (پارازیت‌های مربوط به معانی و مفاهیم) موقعی پدیدار می‌شوند که پیام در صورت انتقال به گیرندهٔ پیام نیز قابل فهم و درک نباشد. برای مثال ممکن است پیام‌دهنده از کلماتی استفاده کند که برای گیرندگان پیام غیرقابل فهم باشد و یا نامهایی را بکار برد که برای بیشتر مردم ناشناس باشد و یا اینکه کلماتی مورد استفاده قرار گیرند که با صورت ظاهری واحد، معانی مختلفی را برسانند و در نتیجه گیرندهٔ پیام از آن کلمه معنی خاصی استنباط کند که مراد و مقصود پیام‌دهنده نبوده است. پیام‌دهنده می‌تواند با مداومت بسیار در امر شناخت زبان و مفاهیم و تعاریف جامعه‌ای که می‌خواهد با آنها ارتباط برقرار کند و سعی بسیار در بکار بردن لغات و ترکیبات صحیح این اثر منفی را کاهش بسیار بخشد.

اولین قدم در راه رسیدن به این منظور برای کسانی که می‌خواهند با مردم ارتباط حاصل کنند، درک دقیقی از چگونگی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دفاع از شعر [illegible]

[illegible]

چهره شعر از نظر ... حکیم

[illegible]

Rythme ... Rythme ... Style Periodique



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible] می‌شود [illegible]

[illegible] که [illegible] آدم آهنی [illegible]

[illegible]

آدم آهنی [illegible]

[illegible]

آدم آهنی [illegible]

[illegible]

[illegible] آدم آهنی [illegible]

[illegible]

[illegible] می‌شود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چونگ هو

منوچهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دو شعر از احمدرضا احمدی

یک

[illegible]

دو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

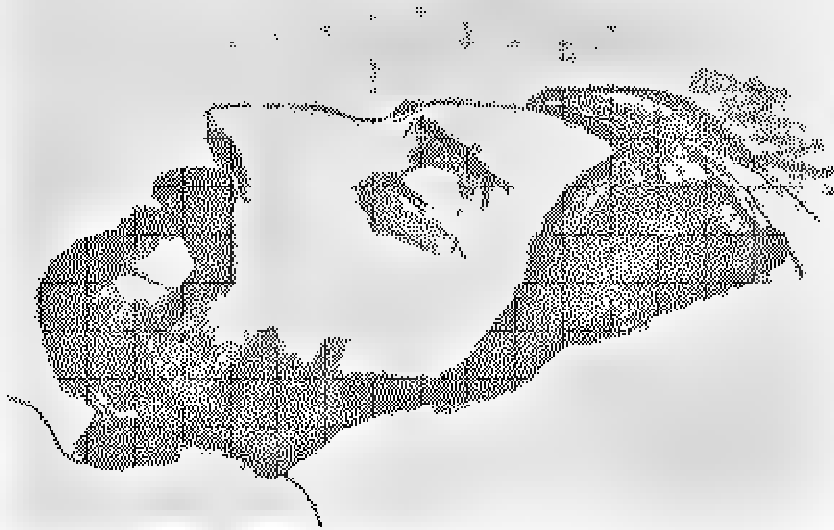
[illegible]

[illegible]

[illegible]







گفتگو با [illegible]

[illegible]

[illegible]

زبان فارسی از پس هر زبانی برمی‌آید.

ترجمهٔ خوب به هر دو زبان وفادار است.

پروست کمک زیادی [illegible] می‌شد.

پروست، پیشتاز این شیوهٔ بیان و نگرش است.

سیالیت ذهنی که گرایشش بیشتر اندیشه است.

[illegible]



[illegible]

پروست با کشش دو زمان را جستجو می‌کند: زمان گذشته و گمشده، زمان به [illegible] گذرنده.

تأثیری که پروست بر نویسندگان ما خواهد گذاشت، بیشتر از نظر اندیشه خواهد بود تا فرم.

[illegible] در جستجوی زمان از دست رفته را یکی از بزرگترین [illegible] گزارش می‌دهد.

جویس در همان زمان، مسائل ذهنی را از جنبهٔ دیگری به اوج می‌رساند.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفحه سی و یک

جستجوی زمان از دست‌رفته، پل ارتباطی میان رمان کلاسیک و رمان مدرن است.

می‌شود گفت هر فصل یا هر کتاب «جستجوی زمان از دست رفته» مستقل است.

جستجوی زمان از دست رفته از نظر سبک‌شناسی نمونه‌ی حتی معتدل سیلان ذهن است.

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] شعر [illegible] دیگر [illegible] شعر [illegible] دیگر

[illegible]

دیگر می‌کنم [illegible] که یک‌بار یک [illegible] علاقه کرده [illegible] بوده [illegible] یک کتاب نوشته شده [illegible] برمی‌گردند [illegible] دارد که کاش من هم کتاب می‌نوشتم

صدای گمشده

یا

زنان از دست رفته؟

زمان گمشده یا رمان از دست رفتهٔ پروست؟

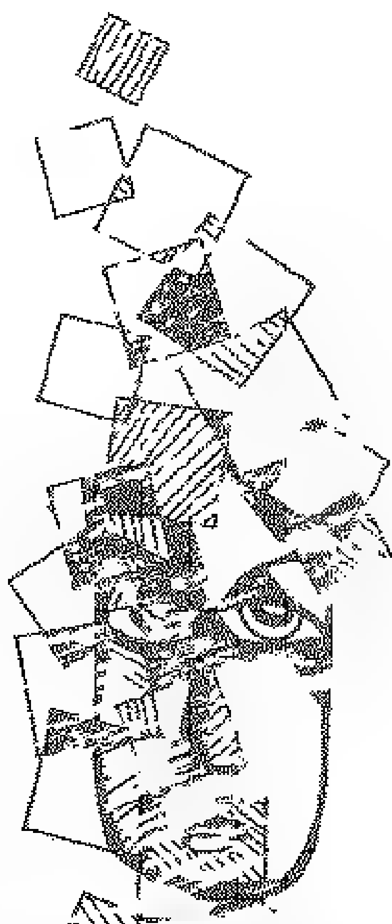


ترجمهٔ ابوالحسن نجفی

ترجمهٔ مهدی سحابی

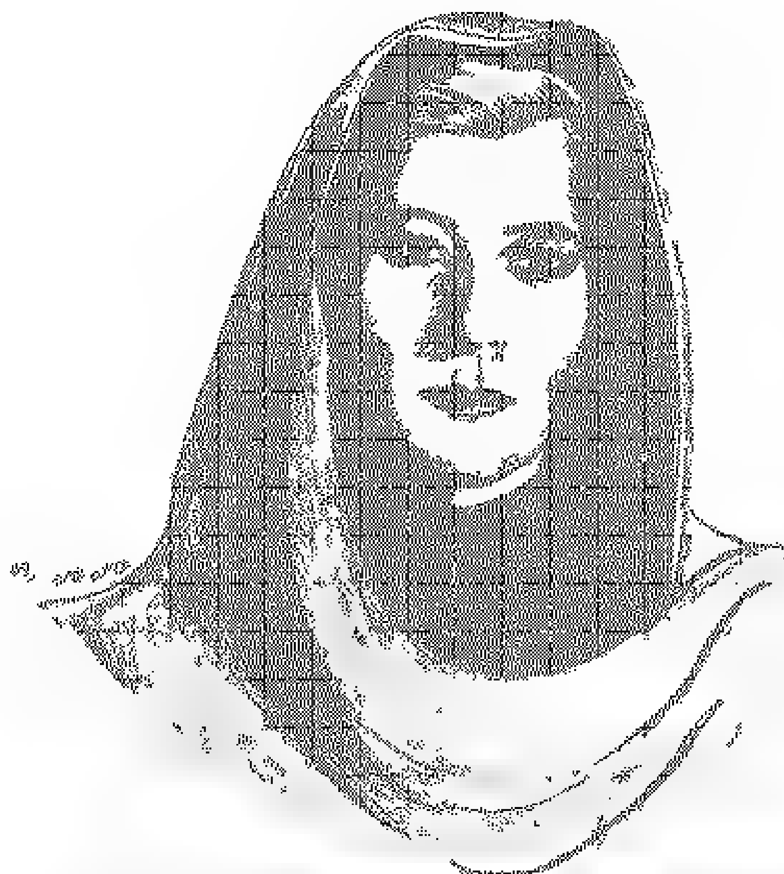
[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



گفتگو با فرشته ساکی

بازتاب درد انسان معاصر

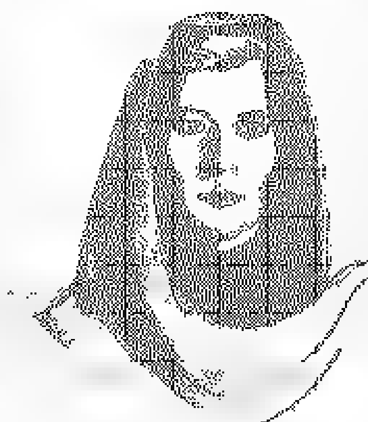
[illegible]

شعر سنگی مستقیم با دورهٔ شاعر دارد.

حالاتی هست که ... سرریز شوند.

شعر جدا از جهان درونی شاعر محو خواهد بود.

[illegible]



[illegible]

[illegible]

از رنگ گل تا رنج خار
شکل شناسی
داستانهای شاهنامه

نوشته

قدمعلی سرامی

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۲۲۶

قدمعلی سرامی
انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸
[illegible] صفحه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معرفی داستان

بررسی داستان

[illegible] "roman à clef" [illegible]

[illegible]

مروری بر آثار قاضی ربیحاوی

[illegible]

گره می‌زند [illegible]

[illegible]

آقا میر

نقلید هفت‌خوان

بازیگران: فاطمه نوری، حسین خاطری

بانو جهارسو

****

[illegible]

صفحه پنجاه و دو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفحه پنجاه و چهار

گل سرخ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سایه‌ها در [illegible] «[illegible]» نگار انسان به
[illegible] سالخوردگی «[illegible]» می‌شود [illegible]
[illegible] شدت [illegible] کوچکتر شده [illegible]
[illegible] سالها [illegible] حالتی [illegible]
[illegible]
چشمان گشاده [illegible] تماشای [illegible] (چه
چیزهای سنگینی که [illegible] و [illegible] که
[illegible] رنج [illegible] شده بودند و چه [illegible]
ناهمواری و [illegible] که [illegible]
[illegible] همه [illegible] دیگر [illegible] نگاه
[illegible] روی برگرداند [illegible]
[illegible] مشکل است [illegible] خود [illegible]
[illegible]
[illegible] گذشته [illegible]
[illegible]

هنر [illegible] رئالیستی

[illegible]
[illegible] انگشتان [illegible]
محکم گرفته [illegible] یکی بر دیگری

[illegible] کشیده [illegible]
[illegible]
حالتی [illegible] صورت [illegible]
[illegible]
[illegible] دوران [illegible] کرده
[illegible]
[illegible] یک [illegible]
[illegible] که به شهر [illegible]
[illegible]
[illegible] گوشه [illegible] بوجود می‌آورد
[illegible] حالتی [illegible]
[illegible] که [illegible] شده
[illegible]
[illegible] می‌گردد [illegible] تصویری که [illegible]
۱۹۳۹ [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] تصویر [illegible]
[illegible] مشخص [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] می‌شود [illegible]
چشمه [illegible] پیکر [illegible] شده
[illegible] مشخص ظاهر می‌شود [illegible]

[illegible]
[illegible] گر [illegible]
هنر [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] موضوع [illegible] است و
[illegible]
[illegible]
[illegible] موضوع [illegible] می‌شد
[illegible] که هنر را [illegible]
[illegible]

هنر و تکنیک

[illegible]
[illegible] عکس [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] عکس [illegible]
[illegible]

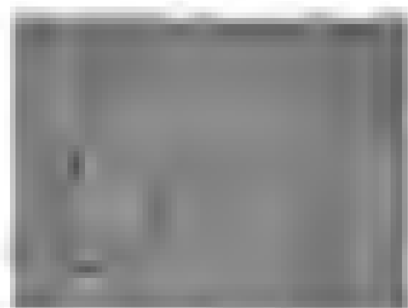
[illegible]

[illegible] شکسپیر [illegible]

[illegible] طبیعی [illegible]

[illegible] زندگی [illegible] که زندگی [illegible]















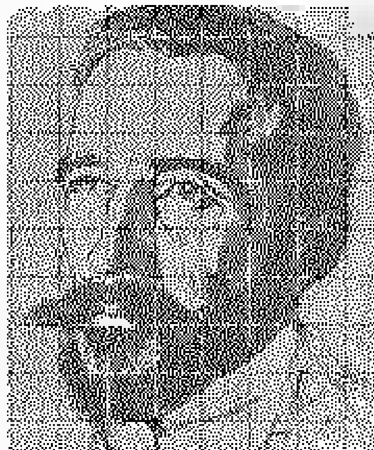


حسن [illegible]

دلبستگیهای ساده ولی امید آفرین

سریال تلویزیونی آرزوهای بزرگ

"Great Expectations"



[illegible]

محصول ۱۹۸۱ تلویزیون [illegible]
با همکاری RCTV

بازیگران

[illegible]

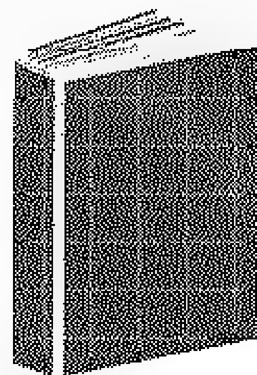
آرزوهای بزرگ [illegible]

[illegible]

دلبستگیهای ساده ولی امید آفرین

[illegible]

«جولیان آمس» در سریال تلویزیونی آرزوهای بزرگ به داستان دیکنز وفادارتر مانده تا «دیوید لین» در اثر سینمایی‌اش.



...ی عرا...ی ...

...محمود... ...گفتگو ... ...
...
...

...گفتگو ...
... که ... ...
... ... گرفته ...
می‌... ... ...
... ...
... ...
دیگر ... ...
... ...
... ... کتاب ...
... ...

کو...

... مجموعهٔ شعر ...
... چاپ ... ۱۳۶۰ ... صفحه
... مجموعهٔ ... شعر ...
... ... سالهای ... ۶۷
... ...
... ...
... ...

...ی در آشوب

... مجموعهٔ شعر چاپ ...
۱۳۶۹ ... صفحه ... ۵۵ ...
... چهارمین مجموعهٔ شعر ...
... از ... شعر ... جهت ...
... ...
... کودکان و ... ...

... ...

... مجموعهٔ شعر چاپ ...
۳۶۹ ... ۱۱۰ صفحه ... ۵۵ ...
... ... سرود...
... ... که ... دیگر ...
... ... از ... دو مجموعهٔ
... ...
...

...گی ...گی ...گرفته

... ... شعر ...
چاپ ... ۳ صفحه ... ریال
... نویسنده ... ...
که به ... ...
نویسندگی ... ...
... ...
... ...
... که ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

...

... ...
... ۲۰ صفحه ...
... ... که ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ... که ...
... ...
... ...

...گ ...گهای ...

... ... شعر
... چاپ ... ۱۳۶۹ ... صفحه ۲۷
ریال
... ... مجموعهٔ ...

... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ... کتاب ...

...موسیقی ... و ...

... ... چاپ ...
۱۳۶۹ ... صفحه ... ۳۵ ...
... کتاب مجموعهٔ ...
... موسیقی ... که ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
...

...ی ...

... ...
... ... صفحه
... ...
... ... مجموعه
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
...

...ه ...

... ... انتشارات ...
۱۳۶۹ ... ۱۱۰ ریال
... کتاب ... ...
... ...
... ...
... ...
...



دیگران چرا نمی‌نویسند؟

سردبیر محترم نشریه گردون

با سلام مجدد . نمی‌دانم شما اهل شوخی شدن هستید یا من شوخی گفتن بلد نیستم یا هر دو و شاید هم هیچکدام! شاید هم فکر کرده‌اید با وجود اینهمه مسائل جدی و ... حالا چرا چنین لحنی را انتخاب کرده‌ام. شما که عقیده ندارید مطالب جدی را فقط با لحنی جدی می‌شود گفت؟ البته جواب روشن است و اصلاً شاید نیازی هم به این سؤال نبود ولی چون با وجود رویه جالبی که در مورد اعلام وصول نامه‌ها اتخاذ کرده‌اید، اینکه چرا به نامه چند صفحه‌ای من که بلافاصله بعد از انتشار اولین شماره گردون که با بی‌صبری از مدتها پیش انتظار پیدایش را داشتم فرستادم و تبریک گفتم اشاره‌ای نشده چیزی است که سبب شد نامه دوم را هم بنویسم.

دو سه احتمال به‌نظرم رسید: اول اینکه فکر کردم شاید بخاطر نداشتن اعتبار از یک خواننده ناشناس که پای من وسط حرف شما دویده و بی‌اجازه به اجزای شما تاخته‌ام زیاده دلخور شده‌اید و سوا نداده‌اید وصول نامه‌ام را هم توی صفحه آخر شماره‌های ۲ و ۳ اعلام کنید. من که نه اهل هستم و نه زودباور... که به تعبیر شما دوربین آدم را از اولش دور می‌کنند و باصطلاح آدم از پای بازمی‌ماند و به دوست هم نمی‌رسد. می‌دانم که هیچ خواننده‌ای خودش را ناشناس به‌حساب نمی‌آورد و وقتی شروع کرد به خواندن مقاله‌ای (مثلاً سرمقاله‌های شما)، خودش را رودررو با نویسنده حس می‌کند و بلافاصله یک‌نوع ارتباط معنوی مثل تله‌پاتی بوجود میاید و ذهنیاتش قاطی می‌شود با ذهنیات نویسنده و گاهی هم خودش را نویسنده فرض می‌کند!

ضمناً می‌دانم که لحن یک نامه جدی هم مسموع؟ با یک مقاله یا مطلب طنزآمیز باید تفاوت داشته باشد، اما من وقتی شروع می‌کنم به نوشتن اغلب یادم می‌رود برای چه کسی دارم می‌نویسم فکر می‌کنم مخاطبم همهٔ مردم هستند نه یک‌نفر. با حال و هوای خودم می‌نویسم و کاری ندارم که مثلاً آقای معروفی از چه نوشته‌های خوشش میاید یا نمیاید. از اول هم قرار نبود برای اینکه آقای معروفی خوشش بیاید کسی مطلب بنویسد مگر خود ایشان. که چیزی می‌نویسد قرار است کسی خوشش بیاید؟! البته «حرمت ادبیه و هنر» را هم به قول شما باید نگه‌داشت ولی فقط بخاطر حرمت ادب و هنر نه هماقطاری. که گفته‌اید برای «مستمسکم حلقه رفاقت» که انشاءالله این نکته از گفته شما که بسیار هم ادیبانه است لااقل در نشریه گردون رعایت خواهد شد.

یادم آمد سالها پیش برای مدتی یک جایی کار می‌کردم. نامه‌ای از بهداری محل آمده بود که دستور داده بودند اضافه معتاد و تریاکی ادارات دولتی برای معالجه و تقویت؟ معرفی بشوند و آن روزها هم برخلاف امروزه که آدم معتاد اصلاً پیدا نمی‌شود! معتاد زیاد بود ولی اداره ما معتاد نداشت. چون پرسنل زیادی هم نداشت، من بودم و رئیس! مسئول اداره، که شاعر مسلک و اهل ادب بود. به جای جواب رسمی برداشت این شعر را نوشت و شماره زدیم و فرستادیم:

«بحمدالله و المنه نداریم عضو تریاکی ز استخدامات دولت. نیست ما را زین جهت باکی» آن بابا هم مثل من توی خاله و خواب خودش بود، بعداً هم نفهمیدیم و شاید یکی دو تا لبخندی هم روی لبهایی آمده باشد. دست کم خاطره خوبی شده و رفته توی ذهن من. خواسته‌اید به همه ما تعبیر جملهٔ ... نشان بدهید ... یا تحمل یکی دو تا حرف حسابی را به صورت طنز و یا جدی را داشته باشیم. آمین.

آن موارد و تصورات به نظرم وارد و انسانی نیامد و رفتم توی فکر که نکند بسته‌خانه مبارکه؟ بعد از اینهمه تبلیغات و چندبرابر کردن هزینه‌ها و بکار بردن عنوان مارجین (همین بزرگی «اکسپرس») و از این بساط‌ها شاید تنها به علتی که نامه را بدست شما نرسانده باشد و حیاله بیرون داشته که نکند سر نوشته نامه‌های دیگر را هم که با پست اکسپرس برای سایر نشریات فرستاده‌ام مثل همین سؤالهای تلفنی و نگرانی بانکها که یکماه و دو ماه بدست طرف نمی‌رسد ... بگذریم.

و بعضی خیال دیدم اگر اینطور باشد باید دنبال نکته‌ها یا نامه‌ام به جای سطل زباله نشریه گردون توی سطلها! دیگر در ساعتی دیگر بگردم و حتی بگردم و آخر سر دست خالی برگردم، از بعد کشمکشهای بخاطر روشن شدن قضیه تصمیم گرفتم با وجود گرفتاری زیاد که همه‌ی وقتم صرف کارهای مربوط به دوران بازنشستگی خواهم می‌شود! و فرصت دیگران هم باقی نمی‌ماند، نامه دیگری بنویسم و مثل سنگی که برای آزمایش به ته چاه میندازند، منهم به پست سفارشی اکسپرس و ببینم صدای آب از ته چاه میاید یا نال و یا مثل مزارع دیگر ... و اما یک اعتراض داشتم که ضمناً نامه‌ای به شما بنویسم. شما چه فکر کرده‌اید؟ دیگران چرا می‌نویسند؟

تا بحال جایی ناآشنا مثل یک کشور خارجی رفته‌اید که توی پیاده‌رو یا هتل و یا هر جا می‌روید چشمتان دنبال یک آشنا باشد که زبان فارسی بداند یا صحبت و قیافه‌اش شباهتی به هم ولایتیهای شما داشته باشد تا سلام و تعارفی بکنید حتا اگر طرف حرف شما را هم نفهمد ولی به «دلالی» خودش را به آن راه بزند؟ من سابق که مسافرت ... لااقل توی همین آب و خاک آشنای خودمان ... خرج زیادی نداشت و می‌توانستیم گاهی دست بچه‌ها را بگیریم و بدون نگرانی برای کمبود بنزین یا خورد و خوراک به اینجا و آنجا برویم! اگر فرضاً پشت فرمان نشسته بودم برای هر ماشین قیافه‌ای که از روبرو میامد چراغ و بوق می‌زدم یا برای قیافه‌هایی که تندتر از بغل دستم رد می‌شدند ... بخصوص اگر خانمهای جوانتر و ترو تمیزتری بودند نه دست تکان می‌دادم. باور نمی‌کنید؟! یک همچو احساسی هم نسبت به شما داشتم وقتی اولین نامه را نوشتم، البته منظورم قسمتی یک قیافه کهنه نسبت به یک قیافه نو نیست! بلکه احساس کسی است

که با نوشتن سروکار دارد نسبت به یکدیگر
دیگر، که بیشتر با نوشتن سروکار دارد. به
قول بعضی‌ها که از چیزهای بسته‌بندی شده
خوششان نمی‌آید و دوست دارند لفاف دور
هر چیزی را باز کنند بگذارید مطلب را کمی
بازتر کنیم: یعنی من و خواندن و نوشتن
خیلی زود به قسمت چیزی حقوق نمی‌ماند
فاصله افتاد؛ یعنی از زمانی که دبیرستان و
دانشگاه را به امید زندگی بهتر پشت سر
نهادم تا روزی که بازنشسته شدم به
ادیبانه‌ترین خصلتی که سروکار داشتم
چیزهایی بود نظیر لایحه عرض، درخواست یا
«ملاحظه شد بایگانی شود» یا «مقتضی
نیست» یا جملات نسبتاً فرموده‌تر کشدارتری مثل
«در جلسات آتی مطرح شود» یا «در
صورت امکان طبق مقررات و با رعایت
ضوابط اقدام شود» و از این حرفها. اگر شما
به جای من بودید و به خواندن و نوشتن هم
علاقه داشتید برای جبران سی سال زندگی از
دست رفته، خود چه می‌کردید؟ من نمی‌دانم
شما واقعاً چه می‌کردید ولی کاری که من
می‌کنم و تا آخر عمر لازم بکنم این است. تصمیم
گرفته‌ام تا روزی ده دوازده ساعت کار،
حسابی استراحت! بکنم تا هم نان بخورم و
نمری دربیاورم و هم «مشت محکمی» بزنم
توی دهان آنهایی که می‌گویند بازنشسته‌ها
مثل درختهای خشکیده‌ای هستند که ... چه
می‌دانم ضعیف. آنهایی که بروند پاپشان و از
این چرت‌وپرتها و لابد می‌گویند تجربه هم
بی‌تجربه، مثلاً مرحوم شفیع چرا می‌نوشت؟
جوانهای امروزی بدانند که ما جوانهای
دیروزی بهتر و بیشتر از آنها می‌نوشتیم و
می‌خواندیم و به خاطر سپردن روحی خیالی
و گوشت و مرغ نمی‌گوییم از پالکوت شدن
و مشکلات چشمی و غیره و غیره هم نمی‌ترسیم
و جا نمی‌زنیم. وقتتان را گرفتم
می‌بخشید. ■

ارادتمند ا. ح. [illegible]

نویسنده و شاعر اسیر زمان

مقاله خانم غزاله علیزاده را در «گردون» شماره ۳ خواندم. از منتقد دقت‌کنندهٔ شعر سپانلو، یکی دو سال قبل مطالبی مستند، عاشقانه و زیباشناسی در رابطه با سؤال جالبی تحت عنوان «نقش شما از معاصر بودن چیست» در مجلهٔ «دنیای سخن» شماره ۲۴ اسفند ۱۳۶۷ خوانده بودم. برای ایشان یادداشتی فرستاده بودم و دیرینی محبت بزرگ و با بزرگی محبت عزیز را که سالهاست از دست داده‌ام، بمناسبت همیشه معاصر... همراه‌شان با تعبیر و توجیه و تفسیر همان متن ایشان بدون ذکر نام نمونه داده بودم؛ در مکالمهٔ تلفنی‌شان ایشان: «برخی و همیشه معاصر» در شناخته و نام بزرگ با شناختی که از ایشان پیدا کرده بودم در خورشان را اینسان عصبی و شتابزده نمی‌انگاشتم و تصور نمی‌کردم با همان شلاقی که آقای متقدی سراغ آقای سپانلو رفته ایشان هم سراغ آقای متقدی بروند!

در این بحث کاری نه به نقد آقای متقدی دارم و نه به نظر خانم علیزاده و نه حتی با شعر آقای سپانلو. گرچه تأکید بر اشاره به تنها یک مطلب به خانم علیزاده هستم؛ و آن اینکه ایشان (در ارتباط با گفتهٔ آقای متقدی که سپانلو اسیر زمان است) نوشته‌اند: «... و کدام هنرمند و یا اصلاً کدام انسانی با زمان سروکار ندارد؟ به این ترتیب ... الخ». می‌خواستم توجه ایشان را به مقالهٔ خودشان در «دنیای سخن» مزبور جلب کنم و اضافه نمایم این «زمانها» مورد اشارهٔ ایشان احتمالاً آن «زمانها» «همه‌زمانی» و «همه‌عصری» بزرگانی چون شکسپیر، مولوی، حافظ، مولانا، حلاج، مارکز، بورخس و... احتمالاً باشد. بدیهی است هر نویسنده و یا شاعری در کنکاش آثار خود اسیر زمان است ولی در کل و در انتهای «حیات بودن» ادبی ـ هنری خود آثارش از زمان فراتر رفته و به «فرا زمانی» می‌رسد. به همان «زمانیه» که دیگر ساعت مچی هم دست نباید داشت. مگر نه بعضی از غزلهای حافظ دقیقاً شرایط زمانی همان لحظهٔ تاریخ را دارد؟ ولی حافظ در انتهای بودن «حافظ بودن» خود به «فرا زمانی» می‌رسد. به قول دکتر براهنی «عصر سلطان محمود و شاه شجاع نداریم، عصر فردوسی و حافظ داریم».

اساساً در جوامع پدرسالارانه و مردسالارانه (که هر دو را ـ که در حقیقت یکی هم هستند ـ از واژهٔ Patriarchy در مقابل Matriarchy گرفته‌ام) نقد به سختی می‌توانسته راه خود را باز کند. اصولاً در جوامع پدرسالارانه ادبی ـ هنری، بخصوص شکل‌گیری فرم و محتوای ادبی به امور وابسته احکام ادبی آن جوامع همیشه اصلی مقاوم و محکم در برابر نفوذ هر نوع فرم و محتوای دیگری بسته بوده است. جامعهٔ ادبی ایران هم به علت ساختار سیاسی دیرینش، از قرنها قبل دچار نوعی دیکتاتوری و حاکمیت استبدادی بوده است (آیا برخورد متحجرین با «نیما» دقیقاً در این راستا نبوده است؟) منتهی چون عرصهٔ شعر و ادب و هنر یکی از عرصه‌هایی است که دیالکتیک عمیقاً و اتوماتیک‌وار در آن عمل می‌کند، این قانون استبدادی وارد جامعهٔ ادبی به میزان جامعهٔ سیاسی نشده است و لذا همیشه در آن کش و قوسها و روزنه‌ها و منفذهایی وجود داشته است.

«نقد ادبی» مقوله‌ای است که هنوز در جامعهٔ ادبی ما جای خود را مانند جامعهٔ ادبی غرب باز نکرده است. البته کسانی چون مرحومان استاد همایی و فروزانفر و دیگرانی بودند که به بررسی شعر یا نثری که نوعی «نقد سنتی» اساسی می‌شد می‌پرداختند. «سبک‌شناسی» مرحوم بهار، «صور خیال در شعر فارسی» دکتر شفیعی‌کدکنی و نیز «تاریخ نقد ادبی» استاد زرین‌کوب، که بعدها در دانشگاهها هم تدریس می‌شده راهگشاهای مهم این مقولهٔ ادبی بوده‌اند. نقد ادبی به صورت جدی و آکادمیک و از نوع غربی‌اش، که اکنون در جامعهٔ ادبی شرقی ما عملاً از آن ـ اگر نگوییم تقلید ـ گرته‌برداری می‌شود، از اوایل دهه ۴۰ وارد حوزهٔ دانشگاهی ـ البته آنهم در دیوارهای انگلیسی ـ شد و گروهی استادان جوان آن زمانها، آن را به‌عنوان واحد درسی وارد حوزهٔ دانشگاهها نمودند و بررسی تئوریک و ساختاری ادبیات بصورت بنیادی و جدی وارد ادبیات روز شد که متأسفانه بینش همان نظام دیکتاتوری پدرسالارانهٔ سیاسی ـ ادبی دانشگاهی آن سالها در دانشگاهها با آن برخورد جدی نشد. بعضی

است. قبل از آن نیز ادبیات روز ـ داستان، شعر و امثالهم ـ مورد نقد و بررسی حاشیه‌ای قرار می‌گرفت ولی نه به‌صورت جدی و علمی. شاید بتوان (فعلاً در جمع) دکتر رضا براهنی را به‌عنوان یکی از اولین و جدی‌ترین نقدهای کلاسیک تلقی کرد.

خوشبختانه پس از فروپاشی رژیم سابق و بخصوص در این چند ساله اخیر که میزان انتشار کتاب، مجله، جنگ، هفته‌نامه، ماهنامه و... به هر شکل و صورتش، به میزان فزاینده‌ای رو به افزایش است (و نیز به قول «ادیبون» با ظهور «نسل سومی‌ها»)، مقوله «نقد ادبی» وسعت فوق‌العاده‌تری به خود گرفته است. ولی! ولی مسئلهٔ بسیار مهم و اساسی این است که اغلب کسانی که ادعای منتقد بودن در صفحهٔ ادبی ما را دارند نه تنها هیچ نوع اطلاعات کلاسیک و آکادمیک از «نقد ادبی» ندارند بلکه در حال حاضر نقد ادبی را صحنهٔ عقاید و سلیقه‌های شخصی خود در دفاع یا رد کسی یا نوشته‌ای کرده‌اند. «نقد ادبی» قبل از هر چیز باید «فرم» و «محتوای» کار شاعر یا نویسنده را تحلیل و بررسی کند. در حالی که می‌بینیم نقدهایی نوشته می‌شود که قبل از تحلیل و بررسی دو مقولهٔ بسیار مهم فوق، اول نویسنده یا شاعر و بینش فکری او و بعد هم سر و هیکل و شکل و قیافه و پدر و مادر و زن و فرزند نویسنده را دراز می‌کنند. کجای دنیا این چنین نقدهای ادبی وجود داشته است؟ این که «نقد ادبی» نشد؟ ناقد خیلی هم که زرنگ باشد و بخواهد گریزی به صحرای کربلا بزند جمله‌ها و افعال و ضمائر را تحلیل و بررسی می‌کند، است را و هست را!!

منتقد، حتی اگر بخواهد خود شاعر یا نویسنده را هم نقد کند، باید شاعر و نویسندهٔ زمان آن شعر یا نوشته را نقد کند نه خود شاعر یا نویسنده را در طول زمان حیاتش. پروفسور ژاک برک می‌گوید: «هر پدیده‌ای را باید با بینش و مرجع عصر خود آن پدیده نگریست و سپس قضاوت کرد». این تعریف را براحتی می‌توانیم در مورد «نقد ادبی» جامعهٔ حاضر هم تعمیم بدهیم.

حرف آخر اینکه ... اینگونه نقدها ... خوانندهٔ نقد نمی‌فهمد این کتاب، شعر یا داستان یا هر چیز دیگری را که دارد نقد می‌شود اصلاً فرم آن، محتوای آن، ساختار آن، زمان آن، مکان آن، اندیشهٔ آن، طرح و توطئه آن و خلاصه بقیهٔ عواملی که در آفرینش و خلق یک اثر ادبی باید نقش اساسی داشته باشند کدام است و چگونه بوده است! گیر و گور کار کجاست، تا هم خود آن نویسنده و هم نویسندگان دیگر جوانب آن نقاط ضعف را از کارهای بعدی خود بزدایند. بنابراین تا زمانی که «نقد ادبی» در ایران صحنهٔ رویارویی تمایل‌ها و بررسی‌ها و برخوردها و زیر و رو کردن‌های «ایسم» و «ایسمسموی» ادبی «بی‌غرضانه مرضانه» نگردد، شکوفایی و جهش‌های فرارونده در صحنهٔ ادب و نقد نخواهیم داشت.

به نمونهٔ کوچکی از یکی از نقدهای خانم دکتر آذر نفیسی که با برخوردی صمیمی، دقیق، کلاسیک و «بی‌غرضانه مرضانه» نوشته شده است اشاره می‌کنم:

«اینکه دربارهٔ فرخزاد (شعر و زندگی‌اش) حرف زیاد می‌توان زد نقد آثار او را هم آسان کرده است و هم بسیار مشکل... فرخزاد شاید خصوصی‌ترین شاعر معاصر ایران باشد... وجه بارز جایگاه فرخزاد در ادب معاصر ایران باشد... وجه بارز جایگاه فرخزاد در ادب معاصر ایران در دریافت خاصش از شعر و آفرینش نگاهی تازه به شعر فارسی است. این نگاه در چهره یا من شعری او نهفته است.

حرف من در این نوشته از چهرهٔ شعری فرخزاد فراتر نمی‌رود، چهره‌ای که از نخستین منظومه تا آخرین شعرها در عین حفظ هویتی استوار، پیوسته در حال رشد و دگرگونی است.»

لازم به توضیح نیست که نقد منتقد تنها از چهره یا من شعری شاعر (که به عقیدهٔ منتقد «آفرینش نگاه تازه به شعر فارسی در آن نهفته است») فراتر نمی‌رود.

در خاتمه بد نیست این عبارت را نیز که دکتر علی شریعتی در یکی از کتابهایش به نقل از کسی (که اکنون نه نام کتاب و نه نام آن شخص را بخاطر دارم) گفته است بیاورم: «هر نوشته‌ای مانند قطعه فلزی است که زیر چکش فکر و سندان ذهن خواننده شکل می‌گیرد.»

با همهٔ اینها همانطوریکه در آخر صفحه ۳۴ گردون شماره ۳ آقای منصور کوشان نوشته است: «احترام به آزادی بیان و اندیشه به مراتب اهمیتش از «منیت» هر کدام از ما بیشتر است.»

ناهید توسلی



گردون و خوانندگان

دوست عزیز آقای محمدرضا قزوینی (تهران)

توصیه شما در مورد اختصاص صفحاتی از مجله به نقد و گفتگو پیرامون سینما در دستور کار هیئت تحریریه قرار گرفت. نتایجش را در شماره‌های آتی ملاحظه خواهید فرمود.

آقای علیرضا کریمی (لرستان)

لطفاً مطالب خود را با خط خوانائری برایمان ارسال فرمایید. از نامهٔ فعلی فقط امضای شما خوانا بود.

آقای بامداد (اصفهان)

همانطور که شما اشاره داشته‌اید بنا نداریم که در نشریهٔ گردون وارد مباحث سیاسی شویم و ترجیح می‌دهیم این مهم در اختیار نشریاتی با مشی سیاسی باشد. ضمناً هنر خوشنویسی شما، نامهٔ پر از مهرتان را خواندنی‌تر کرده بود.

آقای محمدرضا داوری (تهران)

شما ما را به پاسداری از «حرمت ادب و هنر» و دوری جستن از «سلطه رفاقتها و قدرت‌های کاذب» و لاجرم «تکرار و تکرار نامهای آشنا» رهنمون گشته‌اید. ما نیز بر آنیم که چنین باشیم.

دوست عزیز دانشجو آقای ن ـ فلسفی (تهران).

ضمن تشکر از الطاف و راهنمائیهای شما باطلاع می‌رسانیم که در آیندهٔ نزدیک برای اشتراک دانشجویان تسهیلات ویژه‌ای را مقرر و اعلام خواهیم کرد.

آقای سعید صفیان (شیراز)
گردون برای چاپ آثار ارزشمند هیچ محدودیتی قائل نیست حتی اگر به قول شما نویسندهٔ آن نوزده ساله باشد. ما هرگز از یاد نخواهیم برد که جوانان امروز همان نویسندگان نامدار فردا هستند. «چشم‌های مار» شما را هم به مسئول بخش قصه سپردیم، اگر قابل چاپ باشد حتماً آن را در گردون خواهید خواند.

آقای روزبه کمالی سروستانی (زاهدان)
ما برخلاف نظر شما معتقدیم که زاهدان با آن سابقه و منزلت تاریخی و مردمان دلیر و بافرهنگ «گوشهٔ فراموش‌شدهٔ ایران» نیست. چون نوشته بودید که فقط دو کلام پاسخ می‌خواهید ما نیز در جواب و در دو کلام عرض می‌کنیم. کمی بیشتر مطالعه کنید.

دوست جوان آقای محمدجواد اصغرآبادی (شیراز)
شعر، قصه، ادبیات و در یک کلام هنر ماحصل مکاشفه‌ای است درونی که فقط به شرط استمرار در مطالعه و کار، بازتاب پسندیده‌ای بروز خواهد یافت و در این وادی به قول شما «صفر کیلومتر» بودن معنایی ندارد. برای موفقیت و دستیابی به موقعیت مورد نظرتان، شما نیز چنین کنید. موفق باشید.

آقای محمدعلی آقامیرزایی (تهران)
در صورت امکان در یکی از روزهای هفته با دفتر «گردون» تماس بگیرید.

مطالب، اشعار و داستان‌های شما عزیزان رسید. در انتظار دریافت دیگر آثارتان هستیم.

ـ غلامرضا بلگوری (رشت) ـ محمود معصومی (تهران) ـ غلامعباس ساعدی (بندرعباس) ـ احمد سعیدزاده (رشت) ـ بهروز توکلی (تهران) ـ علی رحیمی (کرج) ـ وحید مدحتی (آغاجاری) ـ م. مجیدی (؟) ـ مهشید شیرعلی‌پور (؟) ـ رضا حیدرزاده (تهران) ـ ف. دریایی (تهران) ـ علیرضا عنبری (مشهد) ـ فرشید سرافراز (قزوین) ـ نصرت فلسفی (تهران) ـ نعمت‌الله میرزایی (خرم‌آباد) ـ فرهاد فطرکنده (تهران) ـ کاوه بهمن (تهران) ـ امیر نیک‌سپهر (شوشتر) ـ بهروز بختیار (اصفهان) ـ ناصر اصغری (رشت) ـ داریوش رهنیت (تهران) ـ فرهاد صفری (مشهد) ـ فایض فرامرزی (کرج) ـ قاسم رحمتی‌لی (اراک) ـ ابوالحسن سلیمانی نیه‌سری (گچساران) ـ فروزین پوراعظم (تهران) ـ مجتبی حبیبی (تهران) ـ احمد رحیم‌خانی (شهرکرد) ـ صفا سپهر (تهران) ـ ناصر احمدی (بوشهر) ـ رضا اکبری (تهران) ـ محمد تقی‌زاده ساعلی (تهران) ـ اقبال مظفری (تهران) ـ محمد عزباوی (کرج) ـ سیدجواد موسوی (زاهدان) ـ شهره راضی (تهران) ـ ش. ب (آبادان) ـ مسعود بهنام (کرمان) ـ افسون صیدالی (بوشهر) ـ علی محمدبابایی (یزد) ـ حمید عزباوی (خرمشهر) ـ ریاحی (شهرکرد) ـ علی سروش (سنندج) ـ م. م. شهمیری (تهران) ـ توفیق مشیرپناهی (سنندج) ـ ع. بی‌نژاد (تهران) ـ سعید علی‌اکبرزاده عربی (تهران) ـ م. کاشانی مدنی (تهران) ـ شاپور یزدیان (اصفهان) ـ سیدمحمد جعفرزکی (بوشهر) ـ محمد خشنو (قزوین) ـ محمدحسین آسایش (تهران) ـ علی‌اصغر کیان‌پرور (تهران) ـ عبدالصالح پاک (بندر ترکمن) ـ مسعود امینی (اهواز) ـ م. ع. ولی‌زاده (آبیک) ـ عظیم رئوفی‌نژاد (تهران) ـ جلال سعیدی (تهران) ـ حسین منصوری (بوشهر) ـ پرویز رضایی (تهران) ـ ع. آرا (شیراز) ـ عباس یزدانی (نجف‌آباد) ـ ابراهیم ده‌شناس (برازجان)

اشتراک گردون

بهای اشتراک ۱۲ شماره: ۸۴۰۰ ریال
بهای اشتراک را بحساب جاری شماره ۴۰۲۹۰ بانک ملی ایران شعبه میدان امام حسین «کد ۱۱۹» واریز کنید و فتوکپی این فرم و فیش را به نشانی دفتر مجله بفرستید.

نام و نام خانوادگی:
نشانی و تلفن: